

نقش دکتر فریدون آدمیت در تخریب تاریخ مشروطیت

جناب آقای ح. ک.

با درود فراوان،

فروردین ۲۵۴۷ (۱۳۸۷) - آوریل ۲۰۰۸

از اینجانب خواسته اید در مورد مطالبی که در یادداشت مورخ ۳۱ مارچ ۲۰۰۸ خود نوشته بودم، توضیحاتی بدهم.

مطالب مندرج در آن یادداشت مختصر مرکب از چند قسمت به شرح زیر بود:

اول - میرزا ملکم خان را مؤسس فراماسونری های انگلیسی در ایران میدانند.
دوم - این شخص ظاهراً شخصاً دو سازمان مخفی فراماسونری در ایران تأسیس کرده است: ۱- فراموشخانه ۲- مجمع آدمیت

توضیح مربوط به قسمت های اول و دوم:

الف: اسمعیل رانین در جلد اول کتاب "فراموشخانه و فراماسونری در ایران" به تفصیل اولین ایرانیان شناخته شده ای را که در خارج از ایران به سازمانهای فراماسونری پیوسته بوده اند معرفی کرده و بعد با اختصاص فصل یازدهم کتاب خود (از صفحه ۴۸۷ تا ۵۶۸) به شرح "فراموشخانه میرزا ملکم خان" پرداخته و از آن به عنوان اولین سازمان شبه فراماسونری یاد کرده است.

ب: اسمعیل رانین فصل دوازدهم همان کتاب (از صفحه ۵۶۹ تا ۶۲۸) را به شرح "مجمع آدمیت، دومین سازمان فراماسونری ملکم" اختصاص داده است.

ج: محمود کتیرانی در صفحه ۵۹ کتاب خود به نام "فراماسونری در ایران"، زیر عنوان "فراموشخانه" چنین نوشته است:

«در ایران نخستین کسی که انجمن، هم آنند فراماسونری فرنگستان، بر پا کرد، ناظم الدوله ارمنی جلفانی اصفهانی [میرزا ملکم خان] بود.»

سوم: نگارنده (مهدی شمشیری) در یادداشت خود اظهار داشته بودم: «در این

**دومی [مجمع آدمیت] عباسقلی آدمیت (پدر فریدون آدمیت) دستیار و محرم
اسرار میرزا ملک خان بوده است»**

توضیح مربوط به قسمت سوم :

استاد محیط طباطبائی، پژوهشگر و مورخ مشهور معاصر، که بیش از هر شخص دیگر در مورد میرزا ملک خان پژوهش کرده و راجع به او و سازمانهای مخفی اش آگاهی داشته، در مقدمه کتابی که به نام: "مجموعه آثار میرزا ملک خان" منتشر کرده چنین نوشته است:

«**عباسقلی خان قزوینی** [آدمیت بعدی]، که سابقاً سمت **خدمتگزاری** به **سعدالدوله** و برخی از دوستان دیگر ملک را داشت و در اواخر ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای اینکه نام و نشان هواخواهان حقیقی ملک از نظر پلیس و خفیه نویس شاه مستور بماند، او را طرف وصول و ایصال مکاتیب ملک قرار داده بودند و آخرین نوبتی را که ملک به تهران آمده بود، از طرف ارباب خود [سعدالدوله] سمت مهمانداری او را بر عهده داشته و کمی با سخنان ملک آشنائی پیدا کرده بود، در ابتدای مشروطه مجالی برای خودنمایی به دست آورد و چند رساله کوچک ملک را راجع به ترتیبات فراماسون ملکی از این و آن به امانت گرفته به چاپ رسانید و خود را از طرف ملک مأمور هدایت و ارشاد داوطلبان دخول به مجمع آدمیت معرفی کرد و با دریافت چند تومان حق الورود، عده زیادی از جوانان آزادیخواه و اعضای ادارات دولتی و محصلین مدارس را به این مجمع در آورد و از طرف خود نمایندگانی برای تشکیل شعب و دستگیری داوطلبان به ایالات و ولایات فرستاد که از آن میانه برخی از نمایندگان او بعدها از سردستان و رجال مبرز مشروطه شناخته شدند، همچون سلیمان میرزا و برادرش یحیی میرزا [پدر ایرج اسکندری، از رهبران حزب توده ایران]، و پس از آنکه چند هزار نام به ثبت رسانید، **یا محمدعلی شاه ارتباط یافت، و با دریافت هزار اشرفی حق ورود او را هم "ادم" ساخت.** تا آنکه حادثه پرتاب شدن نارنجک به اتومبیل شاه از طرف **حیدر عمواغلی** و اعضای دیگر حزب سوسیال رولوسیونر پیش آمد، نظر به آشنائی که شاه با او پیدا کرده بود، دستور داد **عباسقلی خان** را توقیف کردند [این مطلب اشتباه است، زیرا بازداشت **عباسقلی خان** پس از ترور **میرزا علی اصغرخان اتابک** صورت گرفت] و دفترهایی را که مشتمل بر اسامی اعضای **مجمع آدمیت** بود به دست آوردند و اسباب زحمت مردم از این راه فراهم آمد ولی **عباسقلی** را پس از دو روز بازداشت [به دستور **محمدعلی شاه**] مرخص کردند. مشارالیه در صدد بر آمد با پولهایی که [از] این راه به دست آورده بود از ایران خارج شود ولی کسانی که اغفال شده بودند در رشت وسیله بازداشت او را فراهم آوردند و **یحیی میرزا** نیز کارهای او را که جنبه کلاهبرداری داشت به مجلس شوری نوشت و درخواست کرد که قبل از تفریغ محاسبات مردم اغفال شده او را نگذارند از ایران برود و بدین طریق فضیحتی که دامن **عباسقلی خان آدمیت** را گرفت **بطور غیر مستقیم** به **حسن شهرت** و **نام نیک** [میرزا] **ملک خان** هم **لطمه وارد** آورد و با وجود آنکه **عبدالله کاوه** و **یحیی میرزا** در ضمن نوشته های خود سعی کردند که او را **غیر مربوط** با [میرزا] **ملک خان** و **کلاه بردار مستقل معرفی کنند** ولی خواه ناخواه از این آشنائی با نا اهل در پایان عمر به این **پیرمرد** [ملک خان] ضرر کاملی وارد آمد . . . »

(مجموعه آثار میرزا ملک خان- استاد محیط طباطبائی- مقدمه - صفحات یت و ک)

چهارم - سومین سازمان فراماسونری **میرزاملکی** را **عباسقلی آدمیت**، به نام **جامع آدمیت، ظاهراً** به دستور **میرزا ملک خان**، که در اروپا بوده، و به ریاست خود تشکیل داده، که **مصدق** نیز در آن عضویت داشته است.

توضیحات مربوط به قسمت چهارم:

الف :

اولین توضیح راجع به این مطلب را از قول دکتر مهدی ملک زاده، (پسر ملک المتکلمین و مؤلف هفت جلد "تاریخ انقلاب مشروطیت ایران" نقل مینمائیم:

"انجمن آدمیت - در میان کشمکش انقلاب مردی مرموز، ناطق زبردست و ظاهرالصلاح که از دیرزمانی در جرگه مشروطه خواهان داخل شده بود، انجمنی به نام انجمن آدمیت تأسیس نمود و مردم را به عضویت آن انجمن مرموز دعوت کرد. بر خلاف سایر انجمنها که علنی بود، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص داوطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا، که حد اقل آن ده اشرفی و حد اکثر آن هزار اشرفی بود، به خزانة انجمن بپردازند.

. . . شرط عضویت در این انجمن سری مشروطه طلب بودن نبود و هرکس میتوانست با پرداخت وجهی که معین شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند . . . کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن به جایی رسید که محمدعلیشاه با وجود خست فطری و مخالف بودنش با لفظ انجمن، با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد. ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دامی برای پول بدست آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود.

بعضی از مطلعین عقیده داشتند که رئیس انجمن، با آن زرنگی ذاتی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود، محمدعلیشاه را مجذوب کند و او را قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت خاتمه یابد. بعد از این نیرنگ دیگر حنای [عباسقلی] آدمیت در میان جامعه مشروطه خواهان رنگی پیدا نکرد و تا آخر عمر با آنهمه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام و موقعیتی را که انتظار داشت، نه در میان مشروطه خواهان و نه در میان مستبدین، بدست بیاورد."

(تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- دکتر مهدی ملک زاده - کتاب سوم - صفحه

۶۱۱/۱۲)

ب: سند عضویت محمد مصدق در جامع آدمیت، به خط خود او، در بسیاری از کتابها، از جمله، جلد اول کتاب "فراموشخانه و فراماسونری در ایران" (صفحه ۶۴۰) وجود دارد.

پنجم - اینجانب در یادداشت خود نوشته بودم:

"ولی با تحقیقاتی که اینجانب کرده ام، رئیس سری این مجمع، سعدالدوله بوده و این مجمع برای قتل میرزا علی اصغرخان اتابک تشکیل شده بوده است. (لطفاً به کتاب اینجانب به نام اسرار قتل میرزا علی اصغر خان اتابک - از صفحه ۲۰۶ به بعد مراجعه فرمائید)."

توضیح مربوط به قسمت پنجم :

در کتاب اینجانب، که (علاوه بر فهرستها) ۶۷۵ صفحه مطلب دارد، مطلب بالا با ارائه اسناد و دلائل متعدد به اثبات رسانده شده است و تصدیق میفرمائید که "دریا را

نمی‌توان در کوزه جا داد" و نقل آنهمه دلائل و اسناد در اینجا امکان پذیر نمیباشد.
و در اینجا فقط به نقل چند جمله از پیشگفتار آن کتاب و خلاصه بسیار فشرده
ای از حقایق مربوط به آن جنایت، بسنده مینماید:

«قتل میرزا علی اصغر خان اتابک در مقطعی از زمان اتفاق افتاده است که تقریباً تمام
نیروهای موجود در صحنه سیاسی ایران اعم از داخلی و خارجی، صلاح و منافع خود را در
فنای وی میدیده اند . . . بطور کلی طبق نقشه این دو همسایه قدرتمند [روسیه تزاری و
بریتانیای آن روزگار] کشور ایران به صورت خانه ای بی صاحب در آمده و بهترین موقعیت
برای تقسیم آن فراهم شده بوده است ولی میرزا علی اصغر خان اتابک تنها فرد فهیم و با تجربه
ای به حساب می آمده که امکان داشته است بتواند رشته های گسیخته امور را بهم پیوند بزند و
نظم و ترتیبی در کشور فراهم سازد . . . این امر را به هیچوجه نمیتوان تصادفی شمرد که
اتابک در شب شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۸ شهریور ۱۲۸۶ - ۳۱ اوت ۱۹۰۷) در جلوی
مجلس شورای ملی ایران کشته شده و دقیقاً در همین روز قرارداد شوم ۱۹۰۷ در مورد
تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روسیه تزاری و انگلیس به امضاء رسیده است . . .»

در این زمان، "جامع آدمیت" برای هم آهنگ کردن فعالیتهای مربوط به نابودی
صدر اعظم وقت، میرزا علی اصغر خان اتابک، به صورت کاملاً مخفی تشکیل شده
است.

ایادی مشهور روسیه تزاری و انگلیس، که در آن زمان به ترتیب به استبداد و
مشروطه خواه مشهور بوده اند، با افراد مختلف العقیده دیگری، از گروههای مختلف
سیاسی و اجتماعی، اعم از متعصب مذهبی، ملی گرا، و سکولار در آن عضویت داشته
اند که وجه مشترک همه آنان، دشمنی شدید با اتابک و هدف اصلی شان نابودی او بوده
است.

عباسقلی آدمیت نیز، که از دیرباز، حلقه ارادت انگلیس را به گوش داشته و
علاوه بر آن مردی بسیار سودجو و پول پرست محسوب میشده، از این موقعیت به
سوءاستفاده مالی کلانی دست یافته است.

پذیرفته شدگان در "جامع آدمیت"، بدون استثناء مبلغی پول پرداخته بوده اند که
حداقل آن برای افراد عادی ۱۰ تومان و حداکثر آن، از دشمنان فراوان و ثروتمند اتابک،
به میزان نامعلوم و از محمدعلیشاه خسیس نیز هزار لیره بوده است.

در ضمیمه ۴ - گزارش خیلی محرمانه شماره ۴۵۹ مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷
سفیرکبیر انگلیس در ایران به وزارت خارجه آن کشور، از قول صنیع الدوله، رئیس
وقت مجلس شورای ملی، چنین نوشته شده است:

" . . . پدر او [پدرصادق خان، یعنی عباسقلی آدمیت] رئیس انجمن مزبور [جامع
آدمیت] میباشد و دستگیر شده است و اوراقی که در خانه پدرش به دست آمد، نشان
میدهد که سپهدار، فرمانفرما، علاءالدوله، امیر بهادر جنگ، نایب السلطنه، و سعدالدوله
بودجه جمعیت مزبور را میپرداخته و دستیاری در آن انجمن دارند . . ."

(تاریخ استقرار مشروطیت در ایران - مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه
انگلستان - حسن معاصر - جلد اول - صفحه ۴۲۴)

حال برای اینکه خوانندگان گرامی از دلائل پرداخت آن حق عضویت

کلان توسط شاه، و کمکهای ثروتمندان دیگر به "جامع آدمیت" آگاهی یابند، بد نیست که ذیلاً به درج خلاصه ای از حقایق مستند و موثق مربوط به قتل اتابک مبادرت نماید:

خلاصه ای از حقایق مربوط به آن جنایت

(اول) - اظهارات شهود و حاضران در مجلس شورای ملی (یا در جلوی آن) در لحظه وقوع قتل

۱- **مهدیقلی هدایت**، یکی از صمیم ترین دوستان **اتابک** و وزیر عدلیه در کابینه او، که در لحظه وقوع قتل در مجلس حضور داشته، در کتابهایش به نامهای "گزارش ایران" و "طلوع مشروطیت"، صریحاً و با اطمینان قاتل بودن **عباس آقا** را تکذیب کرده و با دلائل روشن **موقرالسلطنه** را قاتل حقیقی دانسته است.

۲- **نصرالملک هدایت**، برادرزاده **مهدیقلی هدایت** و نماینده دوره اول مجلس شورای ملی، از تهران، که او هم در لحظه وقوع قتل در مجلس حضور داشته، نظر و دلائل عمومی خود را تأیید نموده است. (مجله یادگار- بهمن و اسفند ۱۳۲۵- صفحات ۱۲۰/۲)

۳- **مستشارالدوله صادق**، نماینده فعال و بسیار مطلع دوره اول مجلس شورای ملی از آذربایجان- در زمان تیر خوردن **اتابک** در مجلس بوده و با درشکه، در حالی که هنوز **اتابک** مختصر رمقی داشته، خود را به خانه او، که جسد را به آنجا برده بودند، رسانده است. او میگوید:

"... جراح رسید. فوراً دکمه های جلیقه را باز کرد. چند گلوله از توی لباس بیرون افتاد و به زخم پشت گردن میله انداخت. مأیوسانه گفت: همین زخم کارش را ساخته است...". (یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله - صفحات ۳۵ تا ۳۷)

هیچ انسان باشعور و بی غرض نمیتواند تصدیق کند که **عباس آقا** در جلوی مجلس و در مقابل **اتابک** و در سطحی پائینتر از او، به **اتابک** تیر بزند و گلوله های او از بالا و از پشت گردن به بدن **اتابک** فرو رفته باشد.

- همین **مستشارالدوله** در جای دیگر صریحاً نوشته است:
"... اما توطئه قتل مسلماً به امر **محمدعلیشاه** بود. **سعدالدوله** [ارباب **عباسقلی خان آدمیت**] مستحضر بود و **موقرالسلطنه** و... در این امر شریک بودند...".
(سیاستگران دوره قاجار - خان ملک ساسانی - صفحات ۱۷/۳۱۶)

۴- **میرزا فضل‌ی آقا، مجتهد مولوی تیریزی**، یکی دیگر از نمایندگان آذربایجان، در دوره اول مجلس شورای ملی. این شخص، نیز که در زمان تیر خوردن **اتابک**، در صحن مجلس در حال خروج بوده، پس از واقعه به سالن مجلس برگشته و در جریان بازجوییها تا زمان تحویل پرونده به نظمیة شرکت داشته است: جملاتی از خاطرات او راجع به آن جنایت چنین میباشد:

"... اول **میرزا صادق نام**، پسر **میرزا عباسقلی خان نامی** را گرفته، آوردند، که بعد از

صدای طپانچه ها گریخته، قزاق تعاقب نموده، در خانهء مشارالدوله را باز دیده، میخواست داخل آنجا شود، گرفته بودند.

از او پرسیده شد، گفت: من میخواستم به اتابک عریضه بدهم و مصدر هیچ کاری نیستم. کاغذهای بغلش در آورده شد. در آنجا کاغذی بود به عنوان عریضه که:

من آمدم به شما بعضی اطلاعات بدهم و وکیل السلطنه نگذاشت. بعضی انجمنها هست که در صدد قتل شماست. از جمله در خانهء یحیی میرزا [پدر ایرج اسکندری] چند شب پیش جمع بودند.

و آن میرزا صادق گفت:

پدرم هم از اهل انجمن سرّی است و مطالبشان از من مستور است. آلات حربیه با او نبود. . . . همین شب رفته کسان حکومت، میرزا عباسقلی خان را گرفته با کاغذهایی که در خانه اش بود، آورده به قزاقهای بهارستان تحویل نموده اند که توقیف شود. از پسرش جدا نگاه داشته اند."

(مجله یادگار - سال سوم- شماره ۶ و ۷ - بهمن و اسفند ۱۳۲۵ - صفحات ۱۲۵/۲۹)

۵- **حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره)**، از اعضای انجمن علنی و مشروطه خواه "برادران دروازه قزوین" بوده و ضمن خاطرات خود مدعی شده است که در شب وقوع جنایت به همراهی تعدادی دیگر از اعضای آن انجمن به عنوان تماشاچی به مجلس آمده بوده و بعد از تیراندازی به سوی اتابک به چشم خود دیده است که عباس آقا در صدد دستگیری ضارب بر آمده و با گلوله ای همان ضارب به دهانش شلیک نموده به قتل رسیده است. (به خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله - حسن اعظام قدسی - جلد ۱ - صفحات ۱۶۳/۶۵ مراجعه شود.)

(دوم) - نظر بسیاری از رجال مهم آن زمان

دکتر مهدی ملک زاده، پسر **ملک المتکلمین** و مؤلف تاریخ ۷ جلدی انقلاب مشروطیت ایران که خود و پدرش، هر دو، از مشروطه طلبان مشهور بوده اند (و پدرش در باغشاه به دستور محمدعلیشاه کشته شد).

- او در صفحه ۱۳۳۹، کتاب ششم، چنین نوشته است:

"... **رجال مهم آن زمان**، اکثرشان از دوستان **میرزا علی اصغر خان اتابک** بودند، مخصوصاً سردار **اسعد [بختیاری]** که علاقهء مخصوص به خانواده **اتابک** داشت و یقین داشتند که **اتابک** به دست **موقر السلطنه** کشته شده و او را قاتل **اتابک** میدانستند. . . ."

- و نیز در صفحه ۴۶۹ کتاب سوم نوشته است:

"... **عده ای از رجال آن زمان** و وزرای کابینه **اتابک**، از قبیل **مستوفی الممالک**، صاحب اختیار و **مخبر السلطنه** - **محمدعلیشاه** را قاتل **اتابک** میدانستند و در نظریهء خود شک و تردید نداشته. . . ."

مهدی بامداد نیز در صفحات ۴۲۴/۲۵ - جلد ۲ - شرح حال رجال ایران نوشته است:

"... بسیار از رجال که دست اندر کار دولت بودند و در دربار رفت و آمد و با **محمدعلیشاه** تماس داشته اند، عقیده شان این است که: **اتابک** به دستور **محمدعلیشاه** کشته شده و به عقیده آنان این اشخاص . . . و **موقر السلطنه**، **حبیب الله خان** در کشتن **اتابک** دست داشته اند. . . ."

(سوم) - نظر دو فرد مسئول و بسیار آگاه از دو مرکز تحقیق

چون قتل اتابک در جلوی مجلس شورای ملی اتفاق افتاده بود، لذا بلاصله تعدادی از وکلاء حاضر در مجلس به انجام تحقیقات اولیه مبادرت نموده اند و نظمی (شهربانی) نیز به خوبی دنباله این تحقیقات را گرفته و در همان شب و روز بعد به اسناد و دلائل موثقی رسیده، و بر مبنای آنها **عباسقلی آدمیت** و چند نفر دیگر بازداشت و نیز تمام اسناد **جامع آدمیت**، که در منزل **عباسقلی خان** بوده توقیف شده است. بدون تردید در صورت ادامه این فعالیتها قاتلان و آمران آن قتل مشخص می‌شده اند.

اما بدستور **محمدعلی شاه**، که از افشای اسرار مربوط به آن قتل و دخالت خود در آن، شدیداً به وحشت افتاده بوده، ادامه تحقیقات در مورد آن قتل متوقف شده و تمام متهمان نیز آزاد شده اند و اسناد **جامع آدمیت** نیز پس داده شده است.

با این وجود، دو نفر وجود داشته اند که بطور کامل در جریان تمام آن اقدامات اولیه و محتویات آن اسناد قرار داشته اند: ۱- **مرتضی قلی خان صنیع الدوله**، رئیس وقت مجلس شورای ملی ۲- **پولاکو فرانسوی**، یکی از مسئولان وقت نظمی

جرج چرچیل، ترجمان سفارت انگلیس، متعاقب وقوع قتل، بطور جداگانه با آن دو نفر ملاقات داشته و شرح آن ملاقاتها را، به رئیس خود گزارش داده است.

در گزارش **چرچیل**، جملات زیر از قول **صنیع الدوله** قابل توجه می‌باشد:

"... پدر او [پدر صادق خان، یعنی **عباسقلی آدمیت**] رئیس انجمن مزبور [جامع آدمیت] می‌باشد و دستگیر شده است و اوراقی که در خانه پدرش به دست آمد، نشان می‌دهد که [ولیکان] سپهدار [اعظم]، [عبدالحسین میرزا] فرمانفرما، [احمدخان] علاءالدوله، امیر بهادر جنگ [حسین پاشا خان]، نایب السلطنه [کامران میرزا، عمو و پدر زن محمدعلیشاه] و [میرزا جوادخان] سعدالدوله، بودجه جمعیت مزبور را می‌پرداخته و دستیارانی در آن انجمن دارند ...

و نیز در همان گزارش جملات زیر به چشم می‌خورد:

"... [پولاکو] گفت از انتشار همه اخبار جلوگیری شده و اینکه تحقیقات جدی هم به عمل نخواهد آمد ... و روز پنجشنبه اشخاصی هم که بازداشت شده بودند، آزاد گردیدند. وی گفت آزادی آنها به علت هراس مقامات [!؟] بوده که وحشت داشته اند مبادا اسامی شخصیت‌های بزرگی که در ماجرا دست داشته اند، برملا گردد ..."

(به تاریخ استقرار مشروطیت در ایران - مستخرجه از اسناد وزارت امور خارجه انگلستان - حسن معاصر - صفحات ۴۲۱ تا ۴۲۷ مراجعه شود)

چهارم) - نظر میرزا محمودخان احتشام السلطنه، دومین رئیس مجلس شورای ملی (عضو هیئت مدیره جامع آدمیت) و عموی موقر السلطنه (قاتل واقعی اتابک)

این شخص در خاطرات خود در مورد این قتل چنین نوشته است:

"... شاه در قصر صاحبقرانیه به کوههای البرز پناه برده بود. مسلماً [!؟] از توطئه قتل اتابک بی اطلاع نبود ..."

(خاطرات احتشام السلطنه - به کوشش سید مهدی موسوی - صفحه ۵۹۰)

پنجم) - نظر محمود خان (یسر برادر اتابک)

این شخص در مورد قتل عموی خود شرحی نسبتاً مفصل بیان نموده و ما به نقل چند جمله از آن اکتفاء مینمائیم:

"... یک ساعت از شب گذشته، همینکه [اتابک] از در مجلس بیرون آمده، به طرف کالسه رفته بود، از بالای سر در مجلس هفت هشت تیر به طرف او شلیک کرده بودند، دو تیر اصابت کرده بود ..."

(سیاستگران دوره قاجار - خان ملک ساسانی - صفحات ۳۰۹/۱۲)

(ششم) - نظر دوستمحمد خان معیرالممالک (یکی از منسوبان به خاندان سلطنت و نیز به اتابک)

"... او [اتابک] به دست مفاخرالملک و موقرالسلطنه کشته شد..."
(سیاستگران دوره قاجار - همان - صفحات ۳۱۳/۱۴)

(هفتم) - اعتراف محمدعلیشاه به صدور دستور قتل اتابک

الف - نزد خان ملک ساسانی

محمدعلیشاه بعد از خلع از سلطنت ایران در آدسا (درکشور روسیه) اقامت نمود، ولی در جریان انقلاب بلشویکی از آن کشور فرار کرده، به استانبول رفت. در آن زمان خان ملک ساسانی، که به عنوان مستشار سفارت ایران در آن شهر به خدمت اشتغال داشته، مأمور پیدا کردن و اجاره محلی مناسب و آبرومند جهت سکونت محمدعلیشاه و همراهان او شده و متعاقباً دیدارهای متعددی با او داشته است.

خان ملک ساسانی قسمتی از مذاکراتی را که ضمن این دیدارها با محمدعلیشاه به عمل آورده در کتاب "یادبودهای سفارت استانبول" و بعضی دیگر را در کتاب "سیاستگران دوره قاجار" نقل نموده است:

یک جمله از شرح یکی از دیدارهای او با محمدعلیشاه و به نقل از آن پادشاه مخلوع به شرح زیر میباشد:

"... به سعایت سعدالدوله، و وسوسه های فرمانفرما، سردار اکرم همدانی و موقرالسلطنه و دسیسه های اجانب به قتل او تصمیم گرفتم..."

(یادبودهای سفارت استانبول - صفحه ۴۴)

دو جمله دیگر از کتاب دیگر او را نیز ذیلاً نقل نماید:

"... محمدعلیشاه برای نگارنده [خان ملک ساسانی] حکایت کرد: صنیع حضرت و موقرالسلطنه و یکی دو نفر دیگر مأمور اینکار شده بودند..."

ب - نزد شیخ الملک اورنگ

در هنگامی که هنوز محمدعلیشاه مخلوع از روسیه خارج نشده و در آدسا اقامت داشته، شیخ الملک اورنگ با وی ملاقات کرده است.

اورنگ متعاقب این ملاقات، نزد افراد متعدد، اقرار محمدعلیشاه را در مورد صدور دستور قتل اتابک، نقل کرده است. از جمله:

(۱) - نزد نویسنده (یا مدیر) مجله تهران مصور

نویسنده آن مجله چنین نوشته است:

"... آقای اورنگ، نماینده محترم و دانشمند مجلس... در این باره [قتل اتابک] به نگارنده

اظهار نمودند:

من شخصاً هنگامی که برای دیدار محمدعلیشاه به روسیه (آدسا) رفته بودم، از زبان محمد علیشاه شنیدم که اظهار ندامت از کشتن اتابک میکرد و به آن چند تنی که اسباب قتل او را فراهم کرده بودند لعن میکرد.

آقای اورنگ که اطلاعات وسیعی در این باره دارند، اظهار کردند ۷ نفر که از آن جمله دبیرالسلطان و مقتدرنظام و صنیع حضرت و موقرالسلطنه بودند، در نزد محمدعلیشاه تعهد قتل اتابک را کردند و قرآنی را مهر نمودند و این قرآن بعدها به دست مرحوم [غلامحسین خان] صاحب اختیار افتاده بود. کسی که اتابک را با دست خود کشت، از آن هفت نفر، موقرالسلطنه بوده است. . . ."

(سلسله مقالات مجله تهران، احتمالاً به قلم احمد دهقان - در بهار سال ۱۳۲۸ ش.)

(۲) - نزد حاج مخبرالسلطنه هدایت

مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات چنین مینویسد:

"... بعدها از اورنگ که در آدسا، محمدعلی میرزا را ملاقات کرده بود شنیدم که محمدعلی میرزا دو نوبت [در حضور او] تأسف بر قتل اتابک خورده بود، که خبط کردم. . . ."

(خاطرات و خطرات - همان - زیرنویس صفحه ۱۵۸)

هشتم) - اعتراف میرزا عباسقلی آدمیت

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، که رئیس، و یا حد اقل عضو بانفوذ هیئت مدیره مجمع سرّی انقلاب مشروطه بوده، در کتاب خود، در آنجا که به شرح انجمنهای منافق (ظاهراً مشروطه خواه و واقعاً درباری) پرداخته، در این مورد چنین نوشته است:

"... شخصی، میرزا عباسقلی نام، چند سال است به اسم مجلس سرّی و فراموشخانه پول از مردم میگیرد و گذران میکند، در این وقت به غلط اشتها میدهد که قاتل امین السلطان عضو انجمن سرّی او بوده"

(حیات یحیی - جلد ۲ - صفحه ۱۶۰)

هرچند دولت آبادی، به شرح فوق اعتراف میرزا عباسقلی آدمیت را انکارنموده است، اما هرگاه خوانندگان گرامی به کتاب "اسرار قتل میرزا علی اصغرخان اتابک" (نگارش اینجانب) مراجعه فرمایند متوجه خواهند شد که آن اعتراف کاملاً درست بوده و میرزا حبیب الله موقرالسلطنه، قاتل اصلی اتابک، واقعاً، عضویت "جامع آدمیت" را داشته است.

نهم) - اعترافات یکی از عاملان قتل

دبیرالسلطان، پسر میرزا محمد وکیل الدوله، در چند مورد به شرکت و دخالت در قتل اتابک اعتراف نموده است و شهادت دکتر مهدی ملک زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران یک نمونه از آن اعترافها میباشد:

"... دبیرالسلطان در حضور نگارنده [دکتر ملک زاده] شرح آن داستان را برای مستوفی الممالک این طور نقل کرد:

محمد علیشاه، من و **مجلل السلطان** و **موقرالسلطنه** را مأمور کشتن اتابک نمود. من از ترس جانم مجبور شدم این مأموریت را قبول کنم و جرئت نداشتم کسی را از آن آگاه کنم. و برای تبرئه خود گفتم: ولی من در عمل قتل شرکت نکردم و آن روز را در خانه بودم. **موقرالسلطنه** مأموریتی که

شاه به داده بود، انجام داد و اتابک را کشت . . ." (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - کتاب سوم - صفحه ۴۷۲)

اما ما دلائل موثقی داریم که دبیرالسلطان نیز در موقع تیراندازی به اتابک، در بالای سردر مجلس شورای ملی، حضور داشته است.

مخبرالسلطنه هدایت هم در این مورد نوشته است:

"... [دبیرالسلطان] در موقع فوت، نزد [شیخ الملک] اورنگ، اقرار به مداخله در قتل اتابک نموده بوده است، که در جبران چه چاره کند؟... " (خاطرات و خطرات - مهدقلی هدایت - صفحه ۱۵۸)

ششم - شرح زیر آخرین مطلب در یادداشتهای اینجانب بوده است:

"تقریباً تمام اسرار و اسناد سّری فراماسونری های میرزا ملکمی در منزل میرزا عباسقلی و در اختیار فریدون آدمیت بوده و او (که حتی نام خانوادگی اش یادآور فراماسونری در ایران میباشد) آنچه را که صلاح میدانسته و برای تبرئه فراماسونرهای ایرانی مؤثر بوده منتشر کرده است."

توضیح مربوط به قسمت ششم :

ایرج افشار، نویسنده، پژوهشگر و مورخ مشهور، که از علاقمندان محمد مصدق بوده، در آذرماه ۱۳۴۴ از او راجع به عضویتش در جامع آدمیت پرسش نموده است. مصدق در تاریخ ۱۲ آذرماه ۱۳۴۴ در این مورد پاسخی داده که به خط خود او در کتابهای متعدد چاپ شده است و نیز به صورت حروف چینی، در کتاب "نامه های دکتر مصدق" (تألیف محمد ترکمان - صفحه ۳۵۱) وجود دارد. ذیلاً چند جمله از آن را نقل مینماید:

"... راجع به انجمنهایی که در بدو مشروطیت تشکیل میشد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود، اطلاعی که دارم این است: **مرحوم عباسقلی [آدمیت] در خانه خود این انجمن را تشکیل داد** و هرکس هم که میخواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبالغی هم بابت حق عضویت بپردازد و یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد. در بعدها در دو سه جلسه بنده حاضر شدم..."

پس، اگر نه تمام اسناد مربوط به فراموشخانه و مجمع آدمیت میرزا ملکم خان، حداقل، در اینکه اسناد جامع آدمیت در اختیار فریدون آدمیت بوده است تردیدی نمیتوان روا داشت.

اما، عباسقلی آدمیت، پس از افشای رشوه گرفتنتش، از محمدعلی شاه، و حساب پس ندادنش در مورد سایر حق عضویتها، در نظر مردم ایران، مخصوصاً آزادی خواهان و

طرفداران مشروطه به صورت فردی بسیار منفور در آمده و مطرود شده بود تا جایی که پس از خلع محمد علیشاه و نصب احمد شاه، به منظور ندیدن نگاههای نفرت انگیز مردم و نشینین متلکهای آنان، بطور کامل خانه نشین شده بوده است.

محمود کتیرانی در این مورد مینویسد:

"دوران بازگشت عباسقلی خان، دوران سستی گرفتن و ناتوان شدن جامع آدمیت بود، و چون در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶، محمد علیشاه مجلس را بمباران کرد، دوره فرمانروائی دهشت آغاز شد. از این پس [حتی پس از خلع محمدعلیشاه و پایان یافتن دوره دهشت] از فعالیت جامع آدمیت چیزی نمیدانیم. اما رئیس جامع تا سالها پس از آن زنده بود و در ۱۳۵۸ ق. (۱۳۱۸ خورشیدی) درگذشت و سراسر این مدت دراز خانه نشین بود"

(فراماسوئری در ایران - محمود کتیرانی - صفحه

۹۵)

اما دکتر فریدون آدمیت قلم به دست گرفته است تا تاریخ مشروطیت ایران را کاملاً تحریف و دگرگون نماید و برای ایادی دولت انگلیس، از جمله میرزا ملکم خان و دستیار او، یعنی عباسقلی خان آدمیت، پدر خودش چهره ای آزادیخواهانه و درخشان ترسیم کند.

مثلاً او که در جلد دوم "ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران"، از صفحه ۱۶۹ تا ۱۸۳ را به شرح داستان قتل میرزا علی اصغر خان اتابک اختصاص داده، فقط به درج مدارک جعلی و شایعات کذب، در جهت تأیید قاتل بودن عباس آقا، پرداخته و یک کلمه از آنچه در بالا ذکر شد به میان نیاورده یعنی نه تنها کوچکترین اشاره ای به داستان پدر خود و بازداشت او به اتهام آن قتل نکرده بلکه حتی در سر تا سر کتاب نامی هم از عباسقلی خان و جامع آدمیت به میان نیاورده است.

آدمیت در این کتاب چنین نوشته است:

"... ترور امین السلطان نه قضیه تاریخی پیچیده است، نه ابهامی دارد، نه سیاست شاه و دربار در آن دخالتی داشته، و نه عامل سیاست خارجی در آن دخیل بوده [!؟]."

فقط فهم و سنجش تاریخی بعلاوه آشنائی و بهره برداری از اسناد و مدارک تاریخی میخواهد که حقیقت درک شود. آنجا که این خصوصیات نباشد، الزاماً و لنگاری تاریخی خواهد بود و قصه پردازی و روده درازی و حدس و قیاس مضحک و سر هم کردن روایات بی پایه [!؟] (ص ۱۶۹)

... بنابر این، تمام اجزای مهم آن ترور سیاسی که بکار تاریخ میخورد روشن است. اگر کسانی از عهده شان برنیاید که به استناد مدارک اصلی، حقیقت تاریخی را دریابند، یا بخواهند از قضیه ای که ابهامی ندارد داستان پلیسی بسازند، یا اخبار و روایات نامعتبر را بهم آمیزند و خلط مبحث کنند- این مسأله نافهمی تاریخی خود آنهاست، نه مسأله تاریخ [!؟] نیکوتر اینکه نخست روش مطالعه تاریخ را بیاموزند. در تحقیق ما این قضیه تمام است ..."

حال، خوانندگان گرامی باید داوری نمایند که آیا من نفهم هستم و یا دکتر فریدون آدمیت، که میخواهد پدر خود را از شرکت در توطئه قتل اتابک تبرئه نماید، مغرض؟

کارنامه اداری دکتر فریدون آدمیت نمایشگر تضییع حق دیگران و بی عدالتی اجتماعی

دکتر فریدون آدمیت در کتاب "فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت"، میرزا ملکم خان و بنیان گذاران جامع آدمیت، از جمله پدر خود، را از روشنفکران زمان خود و فعال در جهت اشاعه فکر آزادیخواهی در میان مردم ایران معرفی کرده و نقش آنان را به عنوان

"مقدمه نهضت مشروطیت ایران" بسیار ارزنده و مؤثر ارزیابی نموده است.

وی در مقدمه کتاب دیگر خود به نام "فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران" (صفحه ۵) مینویسد: منشاء تفکر دموکراسی اجتماعی، اصالت جمع است، پایه اش تأمین عدالت اجتماعی، از میان برداشتن نابرابری های اجتماعی، تضمین مساوات اقتصادی، و بالاخره اجتماعی ساختن قدرت اقتصادی و اجتماعی..."

حال هرگاه خوانندگان گرامی به کارنامه اداری ایشان، به شرح زیر، مراجعه فرمایند، مسلماً از ملاحظه ترقیات شگفت انگیز و برق آسای وی به شدت متعجب خواهند گردید و تصدیق خواهند فرمود که در تاریخ وزارت امور خارجه ایران کمتر نظیر آن را میتوان مشاهده نمود و مسلماً این ترقیات جز با برخورداری از امدادهای غیبی؟! و با زیرپا گذاشتن عدالت اجتماعی و تضييع حق مسلم دیگران میسر نبوده است.

(مقدمتاً باید به استحضار خوانندگان گرامی رسانده شود که آقای آدمیت در تاریخ اول مرداد ماه ۱۲۹۹ مطابق با ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۰، در تهران، متولد شده و در خردادماه ۱۳۱۸ مطابق با ژوئن ۱۹۳۹، چند ماهی بعد از فوت پدرش، از دبیرستان دارالفنون دیپلم گرفته است.)

اینک کارنامه اداری آقای فریدون آدمیت

- چون امکان استخدام فوری یک نفر تازه دیپلم بی تجربه در کادر سیاسی وزارت امور خارجه وجود نداشته، لذا در مهرماه همان سال ۱۳۱۸ (اکتبر ۱۹۳۹) در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ثبت نام نموده است تا اینکه عنوان تحصیلاتی اش از دیپلمه به دانشجوی علوم سیاسی تغییر نماید.

- در اواسط سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۰م.)، بعد از ثبت نام در سال دوم دانشکده، در وزارت امور خارجه استخدام شده است.

- در سال ۱۳۲۱ش. (۱۹۴۲م.) دروس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران را به پایان رسانده است.

- آدمیت، که عنوان "امیر کبیر و ایران" را برای پایان نامه دوره لیسانس انتخاب کرده بوده، تألیف آن پایان نامه را در سال ۱۳۲۳ش. (۱۹۴۴م.) به اتمام و نیز آن را به تصویب رسانده و رسماً به دریافت گواهینامه لیسانس نائل شده است.

(این کتاب در آغاز در سه جلد در اواخر همان سال و اوائل سال بعد به چاپ رسیده است.)

- برای اینکه وقفه ای در ادامه تحصیل او رخ ندهد، در همان سال ۱۳۲۳، بلافاصله بعد از گرفتن لیسانس، در سمت "دبیر دوم سفارت ایران در لندن" به انگلستان اعزام شده و از همان سال به بعد به ادامه تحصیلات در چند مؤسسه آموزشی پرداخته و نهایتاً در سال ۱۳۲۸ش. (۱۹۴۹م.) از London School of Economics and Political Science در رشته تاریخ و فلسفه به دریافت مدرک دکترا توفیق یافته است.

- بلافاصله، بعد از دریافت مدرک و عنوان دکترا به تهران برگشته و در وزارت امور خارجه، ابتدا به "معاونت اداره اطلاعات و مطبوعات" و بعد به "معاونت اداره

کارگزینی " منصوب شده است.

- در سال ۱۳۳۰ به عنوان عضو و دبیر اول نمایندگی دائمی ایران به سازمان ملل متحد اعزام شده و تا سال ۱۳۳۵، در سمتهای زیر خدمت کرده است:

رایزن سفارت ایران در سازمان ملل، نماینده ایران در کمیسیون وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، نماینده ایران در کمیسیون حقوقی تعریف تعرض، مخبر کمیسیون امور حقوقی در مجمع عمومی نهم، نماینده ایران در کنفرانس ممالک آسیایی و آفریقایی در باتونگ.

- در سال ۱۳۳۵ به ایران احضار شده و به سمت "مدیر کل سیاسی وزارت خارجه" منصوب گردیده است.

- از سال ۱۳۳۶ به بعد با عنوان وزیر مختار ایران در چند کشور خدمت کرده که بنا به گفته بی.بی.سی، آخرین آنها اعزام به هند در سال ۱۳۴۲ ش. (۱۹۳۶ م.) است.

پس از پایان مأموریت دوساله در هند، به ایران برگشته (وشاید به علت بی ثمر بودن خدمات گذشته او و شاید هم به علت کم شدن نیروی امدادهای غیبی بعد از سال ۱۳۴۲) به عنوان "مشاور وزیر امور خارجه ایران" منصوب شده است.

- در سال ۱۳۴۹ سابقه خدمت او به سی سال تمام رسیده و او واجد شرایط بازنشستگی با دریافت تمام حقوق شده است.

حسن تدبیر و استعداد مدیریت و عرضه اداری

ممکن است خوانندگان گرامی استدلال نمایند که ترقیات شگفت انگیز آقای دکتر فریدون آدمیت در وزارت امور خارجه ایران معلول حسن تدبیر، استعداد مدیریت، عرضه اداری و از اینقبیل بوده است ولی هرگاه به تمام کتابهایی که اخبار سیاسی، اجتماعی و تاریخی مربوط به سالهای ۱۳۱۹ تا پایان ۱۳۴۹ ش. (۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ م.) (یعنی دوران خدمت سی ساله ایشان در وزارت امور خارجه) مراجعه فرمایند، حتی یک جمله دو سه کلمه ای هم در مورد یک کار بسیار کوچک از ایشان پیدا نخواهند کرد. هرگاه کسی این ادعا را باور ندارد، امتحانش بسیار ساده است.

ظاهراً بخش فارسی رادیوی بی.بی.سی. هم در هنگام پخش خبر فوت آقای آدمیت، چون هیچ مطلب مهم یا حتی غیرمهم حقیقی راجع به خدمات اداری ایشان پیدا نکرده، لذا "ره افسانه زده" و چنین گفته و نوشته است:

"... مأموریت مهم بعدی او، تصدی مقام سفارت ایران در هند در سال ۱۳۴۲ بود و در دوران سفارتش، جواهر لعل نهرو، نخست وزیر وقت هند را در نخستین سفر رسمی اش به ایران همراهی کرد. پس از پایان دوران سفارت دوساله اش در هند، مشاور وزیر امور خارجه شد..."

مثل اینکه رادیوی بی.بی.سی. در همین یک مورد نیز اشتباه کرده زیرا سفر

رسمی چهار روزه **جواهر لعل نهرو**، به ایران در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۳۸ (۱۹ سپتامبر ۱۹۵۹) آغاز شده بوده است.

مشاور وزیر، در دوران پهلویها، در وزارتخانه های ایران، در حکم چرخ پنجم درشکه بوده است، یعنی هرگاه میخواستند فردی عالیرتبه (در سطح آدمیت) را به نحوی محترمانه از کار بیکار سازند، وی را به عنوان مشاور وزیر (نه وزیر مشاور) معرفی میکردند.

دکتر آدمیت در زمانی که مشاور وزیر، یعنی در حقیقت، بیکار شده، هنوز از نظر سن و سابقه خدمت واجد شرایط **بازنشستگی با دریافت حقوق کامل نبوده است** ولی هرگاه پس از رسیدن به سی سال تمام، سابقه خدمت، درخواست بازنشستگی میکرده، در صورت موافقت مقامات وزارتخانه، میتوانسته است، به عنوان **کارمند زائد**، به افتخار! بازنشستگی پیش از موعد نائل گردد. وی، به اینجهت منتظر مانده و پس از کامل شدن سی سال سابقه خدمتش، در سال ۱۳۴۹ش، درخواست بازنشستگی پیش از موعد کرده و با موافقت (مسلماً مسرت آمیز) مقامات وزارت امور خارجه، بازنشسته شده است. اما، همان **امدادهای غیبی** در اینجا نیز به کمک وی برخاسته و پیشاپیش شغل **داور بین المللی در دیوان بین المللی لاهه** را برای وی تدارک دیده بوده اند زیرا وی بلافاصله به لاهه رفته و در دیوان مزبور (در جهت منافع همان امداد دهندگان) به خدمت پرداخته است.

خدمت آقای **دکتر آدمیت**، در دیوان بین المللی لاهه نیز در سال ۱۳۵۹ش. (۱۹۸۰م.) یعنی پس از رسیدن وی به سن ۶۰ سالگی خاتمه یافته و **گویا** (چون در آن دیوان نیز دارای ده سال، یا بیشتر، سابقه خدمت بوده، لذا) مشمول دریافت مستمری ماهانه هم شده است.

هم مسلکان و طرفداران آقای **دکتر آدمیت** نیز چون کوچکترین مطلبی راجع یک اقدام، ولو بسیار بی اهمیت، در طول خدمت وی در وزارت امور خارجه نیافته اند، لذا یک عمل بسیار بی ارزش وی را به عنوان یک شاهکار بزرگ علم کرده و راجع به آن هیاهو به راه انداخته و قلمفرسائی نموده اند. آن شاهکار بزرگ این است که او درخواست بازنشستگی خود را با سه کلمه زیر نوشته است، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر: **"درخواست بازنشستگی دارم [!!]"**.

وای به وقتی که بی.بی.سی. و ایادی آن بخواهند کسی را بزرگ کنند و یا برعکس کسی را بدنام سازند.

باز هم لازم به تذکر میدانند که آقای **فریدون آدمیت** به دلیل همان ترقیات برق آسا در وزارت امور خارجه، از یک سو، مورد حسادت بسیاری از همکاران خود قرار داشته و از سوی دیگر در نظر مخالفان رژیم، به عنوان یکی از کارمندان مورد علاقه شاه و افراد تحت حمایت رژیم شناخته شده بوده است. اما، در اینجا نیز امدادهای غیبی به کار افتاده و شایع کرده اند که درخواست بازنشستگی او به علت مخالفتش با سیاست شاه در مورد بحرین بوده و وزارت امور خارجه با بازنشستگی او، از **خدمات بسیار ارزنده** [?!] یکی از بهترین کارمندان خود محروم شده است.

اما، مهمترین نیرنگ آدمیت، که شاید بتوان آن را عملی خلاف اصول اخلاق نیز به حساب آورد، این بوده که وی بر خلاف قسَمی که پدر وی، جهت مخفی بودن ابدی اسامی اعضای **جامع آدمیت**، در موقع ثبت نام آنان خورده و قولی که به هریک داده بوده، با فاش ساختن اسامی اکثر اعضای **جامع آدمیت**، آنان را رسوا ساخته و نیز فتوکپی درخواست کتبی تعدادی از آنان را به چاپ رسانده است.

ظاهراً از میان آن اسامی، فقط **محمد مصدق** زنده بوده و بقیه همگی وفات یافته بوده اند.

در زمان چاپ و انتشار کتاب مزبور (در سال ۱۳۴۰ش)، و نیز همواره تا کنون، میلیونها نفر از مردم ایران، در گروههای سیاسی و مذهبی مختلف، از ملی گرا، راست گرا، چپ گرا، و حتی اکثر مسلمانان مسجیدی در زمره علاقمندان **مصدق** به شمار میرفته و او را فردی بسیار وطن پرست و آزادیخواه میدانسته اند و میدانند. چون این افراد هرگز نمیتوانسته اند باور نمایند که **محمد مصدق** در یک سازمان انگلیسی ساز عضویت داشته باشد، لذا از همان آغاز انتشار سند عضویت او توسط **دکتر فریدون آدمیت**، برای تبرئه **مصدق** به دفاع از **جامع آدمیت** پرداخته و تا کنون چندین کتاب و دهها مقاله در این مورد منتشر ساخته و مثلاً راجع به اینکه "جامع آدمیت" از اصل سازمانی فراماسونری نبوده به بحث پرداخته اند.

آیا جامع آدمیت یک سازمان فراماسونری بوده است؟:

از دهها سال پیش از این، هر سازمان کاملاً سیاسی، مانند "جامع آدمیت"، که بطور سری، تشکیل شود و طبق روشها و مقررات سخت فراماسونری اداره گردد و اعضای آن، نیز که همگی از معتقدان به هدف سیاسی سازمان بوده اند و پیشاپیش توسط هیئت مؤسس آن با بررسی همه جانبه انتخاب شده و پس از نوشتن تعهدنامه و ادای سوگند در جهت حفظ اسرار سازمان و کوشش برای اجرای هدفهای آن، با تشریفات خاص به عضویت در آمده باشند، آن سازمان "فراماسونری" میباشد، اعم از اینکه شعبه ای از یک سازمان فراماسونری در همان کشور و یا در یک کشور خارجی باشد یا نباشد و یا اینکه خود، در همان کشور و یا در خارج از آن دارای شعبه و یا شعبه هائی باشد و یا نباشد.

آری، "جامع آدمیت"، بر مبنای این تعریف، یک سازمان کاملاً فراماسونری محسوب میشده ولی چون به صورت شعبه ای از یک سازمان فراماسونری انگلیسی یا فرانسوی نبوده است، جمعی آن را "شبه فراماسونری" تلقی مینمایند اما بهتر آن است که آن را "سازمان جنایتکاری" نام نهند، چون هدف اصلی آن یک جنایت، یعنی قتل **میرزا علی اصغر خان اتابک**، بوده است.

شرح کامل، جامع و مستند این داستان در کتاب "اسرار قتل **میرزا علی اصغر خان اتابک**" - تألیف اینجانب درج شده است.

اندکی بیش نگفتم، غم دل، میترسم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

با ارادت - مهدی شمشیری

